

فصل چهارم: ادبیات جهان

اهداف کلی فصل:

۱. آشنایی با افکار، اندیشه‌ها و عواطف ملل جهان از طریق آثار ادبی
۲. آشنایی با ساختار و محتوای آثار ادبی ملل جهان
۳. آشنایی با نمونه‌هایی از آثار ادبی جهان
۴. آشنایی با برخی از چهره‌های ادبی جهان
۵. توانایی انجام فعالیت‌های یادگیری



درآمدی بر ادبیات جهان

ادبیات برکت، بازتاب و چکیده‌ی نیش‌ها، احساسات و باورهای آن ملت است. مطالعاتی آثار ادبی جهانی نه تنها ما را با اندیشه و احساس دیگر ملت‌ها آشنای سازد بلکه تفاوت‌ها، وجوه مشترک، تأثیرپذیری‌ها و تأثیرگذاری‌ها را نیز آشکار می‌کند. چهره‌ها و آثار نویسندگان و شعرای بزرگ را به‌یاد می‌آورد و مرزهای احساس و اندیشه‌ی ما را گسترش می‌بخشد. ترجمه‌ی آثار برجسته‌ی ادبی جهان، از شمار نخستین و بهترین ترجمه‌های مترجمان ما بوده است. این مترجمان زبردست علاوه بر این که ما را با آثار و اندکابر بزرگان جهان آشنای سازند، چهره‌های درخشان ادبی ما را نیز به‌جهانیان معرفی می‌کنند. همان‌گونه که ادبیات ما، دوره‌ها و مراحل را پشت سر نهاده ادبیات دیگر ملت‌ها نیز دوره‌هایی را گذرانده است که در این فصل و سال‌های آینده با این دوره‌ها بیشتر آشنا خواهیم شد.

یونان کی رقیف فریڈریش شیلر (۱۷۵۹-۱۸۰۵ میلادی) از بزرگ ترین شعراء آلمانی است
 او در شول ٹمکوٹا، خود آثار فرادانی خلق کرو برخی اور اباکوٹا، شاعر بزرگ آلمانی، ہم جنکٹ برابر
 می دانند، سرودہ ٹائی شیلر شہرت بسیار دارند، بعضی ادبی زیر از مشہور ترین قطعات اوست.

مسافر

دلہ می خواہد بر بال ٹائی باوشیم و آن چرا کہ پروردگار جهان پیدا آورده، زیرا پاکدارم تا مکر روزی
 بہ پایان این دریای بی کران رسم و بدان سرزمین کہ خداوند سرحد جهان خلقتش قرار داده است، فرود آیم،
 از ہم اکنون، در این سفر دور و دراز، ہستارکان را با دشمنکی جاودانی خود می نمم کہ راه ہزاران سالہ را در دل
 افلاک می پیماید تا بہ سرمزل غائبی* سفر خود بر سندانما بدین حد اکتفا نمی کنم و ہم چنان بالاتر می روم، بدان جامی روم
 کہ دیگر ستارکان خلقت را در آن را ہی نیست.

دیوانہ پاد قمر و بی پایان خلقت و خاموشی می گذارم و بہ چاکلی نور ہشتابان از آن می گذرم، نگاہان
 وارد دنیایی تازه می شوم کہ در آسمان آن ابرناہد حرکت اندو در زمینش، رود خانہ با بسوی دریا نا بھربان دارند،
 در یک جاؤوی خلوت، را بگذری بہمن نزدیک می شود، ای پرسد، ای مسافر، بیاست، با چنین
 شتاب بہ کجای می روی؟، می گویم:، دارم بہ بسوی آخر دنیا سفر می کنم، می خواہم بدان جا روم کہ خداوند آن را
 سرحد دنیای خلقت قرار داده است و دیگر در آن ذمی حیاتی* نفس نمی کشد...

می گوید: «او ده بیست بیوده پنج سفر را بر خویش هموار کن. بگمونی دانی که داری به عالمی بی پایان و
بی حد و کران قدم می گذاری؟»

ای کفر دور پرواز من! بال پای عقاب آسایت را از پرواز باز دار و تو ای کشتی تندر و خیال من!
همین جا کنگرانداز، زیر برای تویش از این اجازوی سفر نیست.

قطعی زیر از: فرانسوا کوپه (۱۹۰۸۱-۱۹۸۳م). شاعر و درام نویس فرانسوی است و
از کتاب: برخورد اندیشه های، جواد صدیقی، انتخاب شده است. این قطعی کوتاه و باره ای
فردوسی و نشان دهنده ی شهرت جهانی است که شاعران و نویسندگان دیگر را وادار به تحسین و
تایش کرده است.

فردوسی

تیمور لنگت، گاه سوار بر اسی که لکامی زرین داشت - سر کرم اندیشه های دور و دراز خود، از میدان
جنگ به کورستان می رفت و از اسب پیاده می شد و تنها در میان قبرها به گردش می پرداخت و هر گاه بر
مزار یکی از نیاکان خود یا شاعری بزرگ، سرداری دلور و دانشمندی نام دار می گذشت، سرفرو
می آورد و مزار او را می بوسید.

تیمور پس از آن که شرتوسس را کشت، فرمان داد که از کشتار مردم آن دست بردارند؛ زیرا فردوسی،
شاعر ایرانی، روزگار خود را در آن بسر برده بود. آن گاه تیمور بر سر مزار او شناخت و چون جذبه ای اسرار آمیز
او را به سوی فردوسی می کشید، خواست که قبرش را بکشد؛

«مزارش عرق در گل بود».

تیمور در اندیشه شد که پس از مرگ، مزارکش در کشانی چون او چگونه خواهد بود. پس، از راه قره قورم به سوی تاتار - آن جا که نیای بزرگش، چینگیز، در معبدی آسین آرمیده است - روی آورد.

در برابر زایر نامه ار که زانو بر زمین زود و سرفرو د آورده بود، شک بزرگی را که بر کور فاتح چین نهاده بودند، برداشتند. ولی تیمور ناگهان برخود لرزید و روی بگردانید:

«کور سکر عرق در خون بود».

بمچو کور کا فران پر دود و نار و ز برون بر بسته صد نشش و نکار

اشعری، دفتر ششم، ۱۱۰۵۶.

خود آزمایی:

۱. در قطعه‌ی مسافر، شاعر به کجا سفر می‌کند؟
۲. با توجه به قطعه‌ی «مسافر» راه‌گذر چه کسی است؟
۳. در قطعه‌ی «فردوسی» زایر نامدار کیست؟
۴. با مقایسه‌ی آن چه تیمور از قبر فردوسی و چنگیز دیده است، چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟

مناظرہ می میان سہ قطرہ ترجمہ می شعر، قطرات سہ گانہ، از، تریلو، شاعر ایتالیائی است کہ
یوسف اعظام الملک، پدروین اعظامی، آن را ترجمہ و در مجلہ می بہار چاپ کردہ است.
گویا پدروین اعظامی، دیکی از سرودہ نامی خود، مناظرہ میان گوہر داشت، شاثر از این سرودہ
بودہ است.

قطرات سہ گانہ

روزی بنکام سحر کاٹان، رب النوع سپیدہ دم از نزدیکی کل سخن سلفتہ امی می گذشت، سہ قطرہ آب
بر روی برک کل مشاہدہ نمود کہ اورا صدہ کردند.

چمی گویید امی قطرات درخشان؟

می خواہیم در میان ما حکم شوی.

مطلب چیست؟

ما سہ قطرہ ایم کہ بر یک از جانی آمدہ ایم، می خواہیم بدانیم کہ ام بہتریم.

اول تو خود را معر فی کن.

کیلی از قطرات جنبشی کرد و گفت:

من از ہر فرد آمدہ ام، من دختر دیوانہ مندوی اقیانوس مواہم.

دومی گفت:

- من ژاله و پیشرو با مادام. بر اشاطه^{*}ی صبح و زینت بخش ریاحین و از طاری مانند.

- دخترک من! تو کیستی؟

- من چیزی فرستم. من از چشم دختری افتاده‌ام. نخستین بار قسمی بودم: مدتی دوستی نام داشتم. اکنون

اسک نامیده‌ام شوم.

دو قطره‌ی اولی از شنیدن این سخنان خندیدند اما رب النوع، قطره‌ی سومی را به دست گرفت و گفت:

- مان! به خود باز آید و خود ستایی نماید. این از شما پاکیزه‌تر و گران‌بهار است.

- اولی گفت: من دختر دیاستم.

- دومی گفت: من دختر آسانم.

- رب النوع گفت: چنین است اما این بخار لطیفی است که از قلب برخاسته و از مجرای دیده فرود

آمده است!

این بگفت دو قطره‌ی اسک را یکد و از نظر غایب گشت.

درباندر انامات تاملور، ۱۸۶۱-۱۹۶۱ م. از شاعران بزرگ جهان و از افتخارات
 هندوستان و مشرق زمین است. تاملور در گلته پنجم به جهان کشود. در کودکی با ادبیات هند آشنا شد.
 دو بار به انگلستان سفر کرد و پس از مفردوم، به بنفست آزادی سین خوش پوست مورد احترام
 کاندی، راجه بزرگ هند، قرار گرفت. اشعار او سرشار از ذوق عارفانه، ستایش آزادی
 و آزادی و انسانگرته از صحنه های عادی و جزئی زندگی است. این نویسنده، شاعر و فیلسوف
 بزرگ، به دریافت جایزه های ادبی نوبل نیز نایل آمد. نیایش زیر ترجمه محمد تقی مقدمی..
 قطعه ای از اوست.

پروردگارا

پروردگارا، دعایم به درگاه تو این است:

بی‌نوابی و سنگ چشمی را از دلم ریشه کن ساز و از یخ و بن برکن:

اندکی نیرویم بخش تا بتوانم بارشادی ما و غم ما را تحمل کنم.

نیروی بی‌من ارزانی فرما تا عشق خود را در خدمت و کمک، شمر بخش سازم.

توانی بی‌من عطا فرما که هیچ‌گاه چیزی از بی‌نوابی نستانم و در برابر کساح و مغرور، زانوی دمانت* خم

کنم. قدرتی بی‌من بخش تا روح خود را از تعلق به حیضه* های ناچیز روزگار بی‌نیاز کنم و از هر چه رکن تعلق

پذیرد، آزادش سازم.

و نیروی بی‌من دو تا قدرت و توان خود را از روی کمال عشق و نهایت محبت تسلیم خواسته ما و رضای تو کنم.

خودآزمایی:

۱. دو بیت زیر از حافظ شیرازی با کدام قسمت‌های نیایش تاگور ارتباط دارد؟
رضا به داده بده وز جبین گره بگشا که بر من و تو در اختیار نگشادست
غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزادست
۲. در بخش قطرات سه‌گانه منظور از جملاتی که قطره‌ی سوم در معرفی خود می‌گوید، چیست؟
۳. قطعه‌ی «گوهر و اشک» سروده‌ی پروین اعتصامی را در کلاس بخوانید.
۴. شعر «یکی قطره باران» سعدی را با درس «قطرات سه‌گانه» مقایسه کنید.



بیاموزیم (۶)

در این درس، شما نوشته‌هایی کوتاه، زیبا و سرشار از احساس و عاطفه را با نام‌های مسافران شیلر، فردوسی از فرانسوا کوپه، قطرات سه‌گانه از تریلو خواندید. این گونه نوشته‌های کوتاه که هم‌چون شعر از تنجیل به‌ریند و عواطف و احساسات نویسنده را بیان می‌کنند، «قطعه‌ی ادبی» نام دارند.

در قطعات ادبی، عنصر خیال پر داری و بیشتر آرایه‌های ادبی دیده می‌شود. این نوع نوشته‌ها را که مضمونی شاعرانه دارند، «نثر شاعرانه» نیز می‌نامند.

آورده‌اند که ...

هم از بزرگان عصر یکی با غلام خود گفت که از مال خود پاره‌ی گوشت بستان و از آن طعامی بساز تا بخورم و تو را آزاد کنم. غلام شاد شد، پیرانی ساخت و پیش او آورد. خواجه بخورد و گوشت به غلام سپرد. دیگر روز گفت: بدان گوشت نخود آبی مُزْ عَفْرَ بساز تا بخورم و تو را آزاد کنم. غلام فرمان برد و بساخت و پیش او آورد. خواجه زهرمار کرد و گوشت به غلام سپرد. روز دیگر گوشت مضمحل شده بود و از کار افتاده، گفت: این گوشت بفروش و پاره‌ای روغن بستان و از آن طعامی بساز تا بخورم و تو را آزاد کنم. گفت: ای خواجه «حِسْبَةُ اللَّهِ» بگذار تا من به گردن خود همچنان غلام تو باشم. اگر هر آینه خیری در خاطر مبارک می‌گذرد به نیت خدا این گوشت پاره را آزاد کن.

عبید زاکانی